

❖ گفتاری در خصوص ❖ شریعت، طریقت، حقیقت ❖

□ امین رحیمی □

دانشگاه اراک

نظریه عرفانی شریعت، طریقت و حقیقت از مباحثی است که در باب آن، سخن فراوان به میان آمده و مخالفین و موافقین هر کدام گوی سخن را از یکدیگر ربوده‌اند و هرکس فراخور حال خویش، به دفاع یا رد آن قیام کرده است. شریعت، تزکیه ظاهر و طریقی است که سالک را به خدا می‌رساند و همان راه راست و روشن انبیاء را گویند. مؤلف کتاب قواعد العرفاء و آداب الشعراء گفته: *مات فرنگی*

«اعلم الشریعة هی الطریقة فی الدین الشروع ما اظهره الشارع کما قال علماء المعانی و البیان هو الدین الاسلام سنة سید الانام...»^۱

بدان که شریعت حرکت در دین مشروع است و عمل بدانچه که شارع مقدس آن را آشکار نموده، همچنان که دانشمندان معانی و بیان گفته‌اند، شریعت دین اسلام است و پیروی و عمل به سنت سرور و بزرگ خلائق یعنی حضرت محمد مصطفی (ص)

نویسنده در ادامه بحث، حدیثی را از پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) نقل می‌کند:

«الشریعة كالسفينة والطريقة كالبحر والحقیقة كالذّر فمن اراد الذّر ركب فی السفينة ثم شرع فی البحر ثم وصل الى الذّر و من ترك هذه الترتیب لم یصل الى المقصود.»^۲

شریعت چون کشتی و طریقت مانند دریا و حقیقت همچون درّ است پس هرکسی که طالب درّ باشد باید سوار بر کشتی شود و در دریا حرکت را آغاز نماید تا به درّ برسد و اگر کسی این ترتیب را ترک کند به مقصود نخواهد رسید. طریقت؛ حرکت است و در عرفان راه رفتن به رعایت توبه، تسلیم، زهد، تقوی، قناعت و عزلت باشد.

«اعلم الطريقة هو الاخذ بالتقوی و ما یقرّبک الى المولی.»^۳

بدان که طریقت، چنگ زدن به تقوی است و آن چه که تو را به مولا نزدیک می‌سازد. پس طریقت، حرکت برای وصول به مقصود است.

حقیقت، رعایت معرفت و سخاوت و یقین و صدق و توکل و تفکر را گویند.^۴

پس حقیقت، ظهور ذات حق بی حجاب تعینات است.^۵

حال که هر سه اصطلاح مقداری روشن گردید از عارفان و صوفیان بزرگ سخنانی را در این زمینه نقل می‌کنیم: شبلی گفت: «شریعت آن است که او را پرستی و حقیقت آن است که او را بینی»^۶ و مولانای روم می‌گوید: شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت الوصول الی الله»^۷ شریعت اسمی است موضوع برای راههای الهی و مشتمل بر فروغ آن راههاست و حقیقت اثبات شیء است از طریق کشف و عیان یا حال و وجدان.

گفته‌اند شریعت تعبد است و حقیقت شهود آن، یا شریعت قیام به امر اوست و حقیقت قیام بدو.

بدان شریعت عبارت از تصدیق قلبی افعال انبیاء و عمل کردن بدان و حقیقت

عبارت است از مشاهده احوال آنها از طریق ذوق و انصاف بدان.^۸

حقیقت، ظهور ذات حق است بی حجاب تعینات و محو کثرات موهومه در نور

ذات و مشاهده تعریف حق تعالی و مشرف به صفات و نعوت و عظمت و جلال او.

در اصطلاح صوفیان، حق، ذات و حقیقت، صفات است. تابنده در عالم ملکوت

است صاحب اختیار است، اما چون به عالم جبروت رسد، اختیارش سلب شود و

مجبور گردد و اختیار او همان اختیار حق شود و اراده اش، اراده او گردد و سرپیچی از آن دیگر برایش غیر ممکن است. بعضی گفته اند حقیقت همان توحید است و نیز گفته اند حقیقت مشاهده‌ی ربوبیت است.^۹

قدم در جاده شرع نهادن حق است و به دل و جان بر آن مواظبت نمودن، حقیقت است.

پس حق، راست کردن و راست گفتن است و حقیقت، گفتن به نیت و فکرت دل، راست به وی بودن است.

حق ایمان است که بدانی که همه از اوست و حقیقت، احسان است. آن است که ببینی که به وی است و این حق بر مثال ماده است و آن حقیقت بر مثال قلب است و قوام ماده به قلب است و منزل قلب ماده است، پس چون حق، صورت شریعت است و حقیقت جان شریعت و صدق به حق معلوم است و عشق به حقیقت متصل^{۱۰}

هجویری حقیقت و شریعت را لازم و ملزوم هم می داند و هیچکدام را بردیگری ترجیح نمی دهد. قیام هرکدام را بروجود دیگری فرض دانسته است. او می گوید: «حقیقت عبارتی است از معنی که نسخ بر آن روا نباشد و از عهد عالم تا فزای عالم حکم آن متساوی است چون معرفت حق و صحت معاملات خود به خلوص نیت و شریعت عبادتی است از معنی که نسخ و تبدیل بر آن روا بود چون احکام او امر پس شریعت فعل بنده بود و حقیقت داشت خداوند و حفظ عصمت وی به جل جلاله، پس اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال بود و اقامت حقیقت بی حفظ شریعت محال»^{۱۱}.

وی در جای دیگر به شرح بیشتر آن دو می پردازد و هرکدام را علمی می داند با این توضیح که حقیقت را مترادف معرفت و به جای حقیقت از واژه معرفت بهره گرفته است. چون حقیقت عین ذات است ولی رسیدن به حق (مرحله نهایی) را علم معرفت می نامد. در این خصوص چنین گویند:

«علوم را سه دانسته اند، علم من الله، علم شریعت بود که آن از وی به ما فرمان و تکلیف است. علم مع الله، علم مقامات طریق حق و بیان درجات اولیاء بود پس معرفت بی پذیرفت شریعت درست نیاید و علم بالله، علم معرفت است و علم

معرفت نیز هدایت و اعلام وی بود. ۱۲

گروهی شریعت را وسیله کمال سالک می دانند و معتقدند چون سالک به مرتبه کمال، شهود و وصول به حق نایل آمد تکالیف شرعیه از او ساقط است. شیخ محمود شبستری می گوید:

خدا را یافتم دیدم حقیقت	برون رفتم من از قید شریعت
حقیقت خود مقام ذات اودان	شده جامع میان کفر و ایمان
تسبه گردد سراسر مغز بادام	گزش از پوست بخزایی گه خام
ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست	اگر مغزش برآری برکنی پوست
شریعت پوست، مغز آمد حقیقت	میان این و آن باشد طریقت
خلل در راه سالک نقض مغز است	چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست	رسیده گشت مغز و پوست بشکست ۱۳

این ابیات نشانگر آن است که چون عارف به حقیقت واصل شد شریعت را رها می سازد و مولانا نیز در مقدمه دفتر پنجم همین نظر را تأیید کرده، می گوید:

"شریعت همچون شمع است ره می نماید و بی آنکه شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است... شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است، و حقیقت زر شدن مس، یا مثال شریعت همچو علم طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن هردو فارغ شدن.

چون آدمی از این حیات میرد شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند. ۱۴"

صوفیان در میان واصلان به حضرت احدیت تنها لازم می دانند که هادیان جامعه، آن هم به دلایلی، آداب و قوانین شرع را رعایت نمایند. صاحب کتاب «عارف و صوفی چه می گویند» چنین بیان می کند: «تنها کسی که مبعوث به رسالت و مأمور به تربیت خلق گردد از جهت ارشاد و تعلیم و تربیت و تکمیل دیگران باید باز آداب و قوانین شرع را رعایت نماید پس سالک مادام که به مقام وصول به حق و فناء

فی الله نرسیده باید کاملاً مقید به احکام اسلام و آداب شرعیه باشد و از آن به بعد آزاد است.^{۱۵}

شیخ ابو سعید ابوالخیر در تعریف شریعت و طریقت گوید:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینک شریعت

مهر دل پیش آرو فضول از راه بردار اینک طریقت

«الشریعة افعال فی افعال و الطریقة اخلاق فی اخلاق و الحقیقة احوال فی احوال فمن لا افعال له بالمجاهدة و متابعة السنة فلا اخلاق له بالهداية و الطریقة و من لا اخلاق له بالهداية و الطریقة فلا احوال له بالحقیقة و الاستقامة و السیاسة»^{۱۶}

شریعت را فعل و طریقت را خلق و حقیقت را احوال می داند پس معتقد است کسی که تلاش و کوشش نداشته باشد و از سنت پیروی نکند به هدایت و مقام طریقت نمی رسد و اگر هدایت نیابد و در طریقت نباشد به حقیقت نخواهد رسید و همچنین بیان می دارد که صوفی پخته میل ندارد خود را به زنجیرهای قوانین شرع و آداب و عادات مصنوعی اجتماع و اخلاق مصنوعی حرفی مقید سازد و هیچ گاه به آسانی زیر بار آنچه که مردم به حکم عادت و تقلید بد یا خوب می دانند، نمی رود و خود را برتر از هردی و خوبی می شمرد.^{۱۷}

در شرح گلشن راز آمده است که شریعت و طریقت البته می باید تا حقیقت حاصل شود چه شریعت و طریقت به منزله مقدمتین صغری و کبری یند و حقیقت نتیجه. فلهدا اکابر طریقت - قدس ارواحهم - فرموده اند که طریقت بی شریعت هوی و هوس و وسوسه است و حقیقت بی شریعت و طریقت، زندقه و الحاد چون حافظ باطن از فساد ظاهر و قشر است و چنانچه بی پوست، مغز به کمال نمی رسد حقیقت نیز بی وسیله شریعت و طریقت حاصل نمی شود. حاصل کلام آن است که نزد محققان شریعت و طریقت وسایل و آلات و اسباب حصول حقیقتند و به حقیقت مقصود بالذات از ایجاد معرفت است و شریعت و طریقت آلت و وسیله حصول معرفت یقینی اند که عبارت از حقیقت است.^{۱۸}

شریعت راهی است و پیغمبر نهنده آن راه و دارنده آن است. طریقت راهی است

که از شریعت خیزد هرچه به تهذیب ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هرچه به تصنیف باطن بازگردد از طریقت خیزد...

مثلاً جامه، نمازی کردن از لوث نجاست شریعت است و دل را نگاه داشتن از کدورت بشری طریقت است. روی به قبله آوردن در نماز شریعت است و دل به حق حاضر داشتن، طریقت... و هرچه در قرآن عبارت به «ناس» است که «یا ایها الناس» جمله لوازم شرعی است که به شریعت ایمان به مردمان می‌رسانند و هرچه در تبع ایمان است که یاد کرده است که یا ایها الذین آمنوا جمله مواجب طریقتی است که بعد از ایمان از مؤمنان طلب کرده است که دعوت به ایمان است و شریعت به ایمان است و طریقت در پرده ایمان است... پس حاصل شریعت امتثال امر است و تهذیب خلق و این دو صفت چون مستمر گردد طریقت روی نماید.^{۱۹}

میبدی در تفسیر کشف الاسرار می‌گوید: «حقیقت مر شریعت را چون جان است مرتن را، تن بی جان بود؟ شریعت بی حقیقت همچنان بود. شریعت بیت‌الخدم است همه خلق در او جمع و عمارت آن به خدمت و عبادت و حقیقت بیت‌الحرم است عارفان در او جمع و عمارت آن به حرمت و مشاهدت و از خدمت و عبادت تا به حرمت و مشاهدت چندان است که از آشنایی تا دوستداری»^{۲۰}

روش تصوف و پیش رفتن در راه، طریقت است که به حقیقت منتهی شود و صوفی چون در راه طریقت باشد سالک نام دارد و تا رسیدن به حقیقت باید مقاماتی را طی کند. لذا دکتر غنی در این باره چنین می‌گوید: «حقیقت سر منزل و نتیجه سلوک در طریقت است. زیرا سالک در طلب لطیفه باطن که منظور و مطلوب اوست می‌رود همین که آن لطیفه روحانی را یافت، به منظور عالی خود واصل شده یعنی به حقیقت رسیدن آن.

شریعت راه نشان می‌دهد و عبارت از احکامی است که رعایت آن انسان را به راه راست هدایت می‌کند و مستعد به دست آوردن لطایف روحانی و باطنی می‌سازد همین که این استعداد حاصل شد و طالب، منظور خود را در نظر گرفت، پیرو طریقت محسوب است به این معنی که فایده شریعت راهنمایی است و بس ولی راهروی به طرف کمال عمل طریقت است چنان که اشاره شد، غایت آن وصول به حقیقت است.^{۲۱}

استاد ابوالقاسم قشیری به زیبایی تمام در این باره سخن می‌گوید: «شریعت امر بود به التزام بندگی و حقیقت مشاهدت ربوبیت بود هر شریعت که مؤید نباشد به حقیقت، پذیرفته نبود هر حقیقت که یسته نبود به شریعت با هیچ حاصل نیامد و شریعت به تکلیف خلق آمده است و حقیقت خیردادن است از تصریف حق، شریعت پرستیدن حق است و حقیقت دیدن حق است. شریعت قیام کردن است به آنچه فرموده و حقیقت دیدن است آن را که قضا و تقدیر کرد دست و پنهان و آشکار کردست. از استاد بوعلی دقاق شنیدم که گفت ایاک نعبد (یعنی نگهداشتن) شریعت است و ایاک نستعین (اقرار) به حقیقت است و بدان که حقیقت، شریعت است از آنجا که واجب آمد به فرمان (وی) و حقیقت نیز شریعت است از آن جا که معرفت، به امر او واجب آمد.»^{۲۲}

چنانکه از کلام استاد ابوالقاسم قشیری استنباط می‌شود او شریعت و حقیقت را جدا شدنی نمی‌داند و اصل نیز همین است در شرح اصطلاحات تصوف نیز چنین آمده: «نهایت آنکه شریعت فعل بنده است و حقیقت داشت خداوند و عصمت او. شریعت، پرستیدن حق است و حقیقت، دیدن او شریعت، قیام بنده است به آنچه فرموده است و حقیقت، دیدن قضا و قدر و پنهان و آشکار است. پس شریعت از مکاتب است و حقیقت از مواهب و اقامت بنده بی شریعت محال است و اقامت حقیقت بی شریعت هم محال. در نتیجه شریعت بدون حقیقت انجام اعمالی است که با روی و ریا توأم باشد و حقیقت بی شریعت نفاقی است که به نتیجه نمی‌رسد و سالک وقتی می‌تواند به حقیقت رسد که صاحب شریعت باشد و تمام اوامر و نواهی را از سر صدق و اخلاص به جا آورد.»^{۲۳}

عارف در مراتب به سوی خدا و اتحاد با او و فنا در او نمی‌رسد مگر از رهگذر سیر در طریقت که بارزترین مراحل آن عبارتند از: مراقبت نفس، میراندن هوسهای نفسانی، اطاعت از مرشد و کوشش برای فانی شدن در او و سپس فنا در قطب و سرانجام اتحاد با حق.^{۲۴}

با مطرح شدن نظریه شریعت، طریقت و حقیقت از طرف صوفیه، مخالفین آنان نیز به نقد آراء صوفیان پرداخته و ضمن بررسی دقیق نظراتی در خور ذکر ابراز کرده‌اند. این جوزی که از مخالفین سرسخت متصوفه می‌باشد چنین می‌گوید:

«نخستین کار این بود که اینان (صوفیان) نامهایی وضع کردند و گفتند: حقیقت و شریعت و این زشت است چرا که شریعت چیزی است که حق تعالی آن را برای مصالح خلق وضع کرده است پس حقیقت، دیگر چیست جز الفاء شیاطین در نفوس؟ و هرکه حقیقت را جز در شریعت جستجو کند، گرفتار فریب و خدعه است بسیاری از صوفیان میان شریعت و حقیقت فرق گذاشته‌اند در حالی که شریعت سراسر حقایق است و بسیاری از صوفیه اعراض از ظواهر شرع را بر ایشان زشت شمرده‌اند...»^{۲۵}.

شیخ احمد جام ژنده پیل نیز در کلامی زیبا نظر خود را ابراز می‌دارد: «مَثَل شریعت چون درخت است و مَثَل حقیقت چون بار درخت... چون درخت بار بگیرد هم دربار نگیرد زیرا که بار خود بر اصل گواهی دهد اگر بار نیکوست درخت اصلی، اگر بار نیکوست درخت در اصل تباه است... عمارت درخت و پرورش درخت از بهر بار است تا بار نیکو دهد... چون درخت برگ و شاخ ندارد، میوه برکجا باشد؟ نگرا بدان سخنان سیم اندود غره نشوید که کسی گوید: باطن باید که راست باشد ظاهراز هرگونه که خواهی گو باش. نگرا از آن سخنان نخرید که آن همه نهاد قومی است، که ایشان منکر شریعتند و سر همه بی‌راهیها ترک شریعت است هرکه را ظاهر به شریعت آراسته نباشد، نگر به سخنان او غره نشوی که ظاهر گواه باطن است... همچنین شریعت بسیار باشد بی حقیقت اما هرگز حقیقت نباشد بی شریعت، زیرا که ما بسیار دیده‌ایم که شهری یا حصاری یا باغی بنیاد نهند و کار تمام کنند اما هیچ کاری تمام ندیدم بی بنیاد راست و بنیاد راست، شریعت است هرکه را می‌باید که کار او بالاگیرد بروی باد که بنیاد راست و محکم فرو نهد شریعت بی حقیقت، کارست بی منفعت و حقیقت بی شریعت، نمایش و کثرت است بی برکت، شریعت همه سنت رسول است و فرمان خدای است عزوجل بر ظاهر و حقیقت، راست داشتن باطن است به حق... اما هرکسی را دیوانگی یا بی‌هوشی یا هوای غالب یا وسوسه یا بی‌راهی یا بدعتی می‌رنجه دارد، تو آن را حقیقت نام کنی که این مرد، دست از شریعت بازداشت، او را حقیقتی روی نمود! احمق آن است که می‌گوید و این که می‌خرد هزار بار احمق‌تر و نادان‌تر است.»^{۲۶}

عرفای واقعی در به جای آوردن فرایض و مستحبات اصرار می‌ورزند و به خلاف

آنچه بعضی از مخالفان تصوف گفته‌اند عارفان واقعی ترک اعمال دین نمی‌کنند. جنید بغدادی می‌گوید: «این راه را کسی باید که کتاب خدا بردست راست گرفته باشد و سنت مصطفی (ص) بردست چپ و در روشنایی این دو شمع می‌رود تا نه در مفاک شبهت افتند و نه در ظلمت بدعت». ۲۷

عین القضاة همدانی در تمهیدات می‌گوید: «بنی الاسلام علی خمس... رکن اول شهادت، رکن دوم نماز، رکن سوم زکات، رکن چهارم روزه و رکن پنجم حج است». ۲۸ و این خود تأیید فرایض شرعی است و انجام اوامر و نواهی خداوندی که همان شریعت است. امام محمد غزالی که خود به مسایل عرفانی و اخلاقی بسیار اهمیت می‌دهد در آثار خود ارکان مسلمانی را چهار به حساب آورده که عبارتند از: ۱- رکن عبادات (احکام شرعی) ۲- رکن معاملات (آداب کسب و تجارت و نکاح و...) ۳- رکن مهلکات (ریاضت نفس و در عبادت خیانت کردن) ۴- رکن مستحبات (توبه صبر، خوف، رجا) او اظهار می‌دارد که اگر کسی بگوید حقیقت مخالف شریعت است یا باطن مخالف ظاهر به کفر نزدیکتر از ایمان است.

نتیجه: آیا این صوفیانی که اغلب خود را به مولای متقیان منسوب می‌کنند و سعی می‌کنند خرقه خود را به‌وی برسانند از عبادات و انجام اعمال عبادی و فرایض آن حضرت بی‌خبرند؟ از سرگذشت آن بزرگوار اطلاعی ندارند؟ و یا از تاریخ غافل مانده‌اند؟ او که شبها گاه تا هزار رکعت نماز به‌جا می‌آورد. و زمزمه‌هایش حاکی از کمال وصال و عرفان ناب و خالص وی بوده، هیچگاه در اعمال ظاهر و عمل به شریعت رخنه‌ای از او مشاهده نشده است و حتی علاوه بر تأکید بر انجام فرایض در مواضع مختلف به انجام نوافل امر می‌فرماید. پس شایسته است بیاییم عرفان و چگونگی طی طریق الی‌الله را از اولیاء دین و امامان معصوم (ع) بیاموزیم و چنگ به‌ریسمان محکم قرآن و ولایت بزینم تا هیچگاه از مسیر واقعی و صراط مستقیم حضرت ایزد - عز ذکره - منحرف نگردیم.

ای خدای پاک بی‌انبار و یار	دستگیر و جرم ما را در گذار
یاد ده ما را سخنه‌های رفیق	که تو را رحم آورد آن ای رفیق
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن	مصلحی تو ای تو سلطان سخن ۲۹

اللهم وقفنا لما تحب و ترضی

یادداشتها:

۱. قواعد العرفا ص ۱۲۶
۲. قواعد العرفا ص ۱۲۶
۳. همان مأخذ ص ۱۳۶
۴. همان مأخذ ص ۹۸
۵. فرهنگ معین
۶. تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۱۵۰
۷. مثنوی، مقدمه دفتر پنجم
۸. شرح اصطلاحات تصوف ص ۲۵۱
۹. کشف اصطلاحات الفنون تهانوی ص ۲۵۱
۱۰. شرح اصطلاحات تصوف ص ۲۵۲
۱۱. کشف المحجوب هجویری ص ۴۹۹
۱۲. کشف المحجوب هجویری ص ۱۸
۱۳. گلشن راز ص ۸۱
۱۴. مثنوی مقدمه دفتر پنجم
۱۵. عارف و صوفی چه می گویند ص ۳۷
۱۶. اسرار التوحید ص ۸۱
۱۷. همان مأخذ ص ۸۶
۱۸. شرح گلشن راز ص ۲۵۱
۱۹. التصفیة فی احوال المتصوفة ص ۱۳-۲۰
۲۰. لطایفی از قرآن ص ۱۶۲
۲۱. تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۰۸
۲۲. ترجمه رساله مشیریه ص ۱۲۷
۲۳. شرح اصطلاحات تصوف ص ۲۵۳
۲۴. میانی عرفان اسلامی ص ۱۴۶
۲۵. نقل از اسرار التوحید ص ۵۱۳
۲۶. فرهنگ اشعار حافظ
۲۷. میانی عرفان و تصوف، دکتر سجادی ص ۱۴
۲۸. تمهیدات عین القضاة همدانی
۲۹. مثنوی معنوی

منابع و مراجع

- ۱- قواعد العرفاء و آداب الشعراء، نظام الدین ترینی قندهاری پوشنچی، به اهتمام احمد مجاهد، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۲- فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴

- ۳- تذکرة الاولیاء عطار نیشابوری، ۲ جلد در یک مجلد، از روی چاپ نیکلسون، چاپ پنجم، انتشارات مرکزی، با مقدمه علامه قزوینی، تهران، ۱۳۲۱
- ۴- مثنوی معتوی، جلال‌الدین محمد بلخی، چاپ نیکلسون
- ۵- شرح اصطلاحات تصوف، دکتر سید صادق گوهرین، زوار، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۶- کشف اصطلاحات الفنون تهانوی، تصحیح محمد وجیه، زوار، چاپ اول ۱۳۶۸
- ۷- کشف المحجوب هجویری، تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، طهوری، تهران
- ۸- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، به اهتمام دکتر صمد موحد، طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸
- ۹- عارف و صوفی چه می‌گویند؟ جواد تهرانی، بنیاد بعثت، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹
- ۱۰- اسرارالتوحید، محمد بن منور میهنی، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۷
- ۱۱- شرح گلشن راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، تصحیح محمدرضا پرزگر خالقی و عفت کریاسی، زوار، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱
- ۱۲- التصفیه فی احوال المتصوفه، قطب‌الدین عبادی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
- ۱۳- لطایفی از قرآن (برگزیده کشف الاسرار)، دکتر محمد مهدی رکنی، آستان قدس، چاپ سوم، ۱۳۶۸
- ۱۴- تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، زوار، تهران ۱۳۵۶
- ۱۵- ترجمه رساله قشیریه، تصحیح استاد فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم، ۱۳۶۷
- ۱۶- مبانی عرفان اسلامی علامه سید محمد تقی مدرس، ترجمه محمد جعفر صدیقی، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹
- ۱۷- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد خلیل رجایی، علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۰
- ۱۸- مبانی عرفان و تصوف دکتر سیدضیاءالدین سجادی، سمت، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۱۹- تمهیدات عین‌القضاة همدانی، تصحیح عقیف عسیران، دانشگاه تهران
- ۲۰- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، دکتر حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ چهارم، ۱۳۶۸

IN THE NAME OF GOD

Sacred Law of Islam, mystic path, and reality are among those topics of discussion which have been dealt with for continuous centuries and there has been a particular position for them in Islamic mysticism. Every one has presented his own interpretation of it.

Some hold the view that sacred law of Islam is just a prerequisite for conduct (seiro soluk), So they give up doing the religious duties after getting the reality.

And this is to the fact that they think of religious duties as the shell and consequently unimportant part of the core of which is the reality.

Unlike the above sect, there are those who reject the idea introduced in paragraph two. This latter group think of the former's opinion as suggestions of devil. According to them, there is no end as the final part for the religious duties.

Studying the Holy Qura'n and traditions, we easily find out that no muslim is allowed to give up the sacred law in any case. A real gnostic follows the sacred law of Islam as well as observing the rules of conduct and it is in this way that he may achieve the final phase of mysticism known as annihilation in God.

In conclusion sacred law means to behave according to religion of Islam and to be careful surface purification (catharsis). Mystic path signifies being virtuous and it is a means of approaching to God and recognizing Him as He is.